

پژوهش‌های انسان‌شناسی ایران
دوره ۶، شماره ۱
بهار و تابستان ۱۳۹۵، صص ۱۱۸-۱۰۱

درآمدی بر قوم‌باستان‌شناسی کوچ‌روان قره‌داغ مرکزی آذربایجان

وحید عسکرپور*

آرش تیراندازی لاله‌زاری**

بهرام آجرلو***

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۱/۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۷/۵

چکیده

هدف از نگارش این مقاله بررسی مقدماتی منطقه قره‌داغ آذربایجان از سه منظر بوم‌شناختی، باستان‌شناختی و قوم‌شناختی است. این منطقه کوهستانی فاقد خاک زراعی غنی بوده و روستاهای کم‌جمعیت و اوباهای ایلات کوچ‌رو، تنها زمین‌سیمی آن محسوب می‌شوند. بررسی‌های باستان‌شناختی نیز نشان از فقر نسبی شواهد باستانی در دوره‌های ماقبل عصر آهن دارند. موضوع اصلی این مقاله، بررسی دلایل تداوم زندگی کوچ‌رو در این منطقه تا به امروز و نشان دادن پیوستگی‌های تاریخی و بوم‌شناختی آن است. در این مقاله نشان داده می‌شود که با توجه به شاخصه‌های محیطی و بوم‌شناختی حاکم بر منطقه قره‌داغ مرکزی، سنت‌های فرهنگی موجود در آن برای مدت بیش از سه هزار سال و با محوریت کوچ‌روی عمودی تداوم یافته است. فرض اصلی آن است که تداوم شرایط بوم‌شناختی و محیطی و محدودیت‌های خاص آن موجب این پایداری و استمرار فرهنگی بلند مدت شده است. روش اصلی مورد استفاده در این پژوهش قوم‌باستان‌شناسی است. بررسی‌های باستان‌شناختی و قوم‌شناختی قره‌داغ بار دیگر نقش بنیادین زیست‌بوم را در پایداری یا ناپایداری شیوه‌های گوناگون زیستی اجتماعات انسانی بازتاب می‌دهد. روشن است که زیست‌بوم‌هایی نظیر قره‌داغ مرکزی، هرگز مجال شکل‌گیری نظام‌های استقراری و حرکت به سوی پیچیدگی‌های اجتماعی و فرهنگی را به ساکنان خود نخواهند داد.

کلید واژگان: اوبا، بوم‌شناسی فرهنگی، شاه‌سئون، عصر آهن، قره‌داغ، قوم‌باستان‌شناسی، کوچ‌رو.

* استادیار گروه باستان‌شناسی دانشکده هنرهای کاربردی دانشگاه هنر اسلامی تبریز

v.askarpour@tabriziau.ac.ir

** کارشناسی ارشد باستان‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز

tirandaz.arash@gmail.com

*** دانشیار گروه باستان‌شناسی دانشکده هنرهای کاربردی دانشگاه هنر اسلامی تبریز

ajorloo@tabriziau.ac.ir

مقدمه و بیان مسئله

در این مقاله منطقه قره‌داغ از منظر بوم‌شناختی، باستان‌شناختی و قوم‌شناختی مورد بررسی مقدماتی قرار می‌گیرد. قره‌داغ یکی از مناطق کوهستانی شمال غرب فلات ایران و فاقد خاک زراعی غنی است. روستاهای ساده و کم‌جمعیت و کم‌وسعت و اوباهای ایلات کوچ‌رو تنها سیمای جغرافیای انسانی این منطقه محسوب می‌شوند. پرسش اینجا است که چه عامل یا عواملی موجب شده تا زندگی با سبک کوچ‌رو در این منطقه تا امروز ادامه یافته و این منطقه فاقد شواهد پیچیدگی‌های اجتماعی حتی رتبه نخست^۱ باشد؟ آیا با اتخاذ منظری بوم‌شناختی می‌توان به این پرسش پاسخ داد؟ همچنین در چه مناطقی می‌توان کشف بقایای باستانی مربوط به دامداران کوچ‌رو را چشم داشت و این مناطق به لحاظ بوم‌شناختی از چه ویژگی‌هایی برخوردارند؟ فرضیه نگارندگان این است که تداوم شرایط آب و هوایی و پایداری زیست‌بوم موجب شکل‌گیری سازوکار علی‌پایدار زندگی در یک زیست‌بوم خاص حتی در طول چند هزار سال می‌شود.

این پژوهش بخشی از پژوهش بزرگ‌تر باستان‌شناسی منطقه قره‌داغ مرکزی محسوب می‌شود که در این مرحله تا شناسایی و تحلیل قبور عصر آهن و مسائل مرتبط با آن پیش رفته است. وجود برخی پرسش‌های باستان‌شناختی یکی از اصلی‌ترین انگیزه‌ها برای دست زدن به پژوهشی بود که نتیجه آن در این مقاله نمود یافته است. منطقه قره‌داغ مرکزی یک ناحیه کوهستانی مرتفع است که امروزه در فصول گرم سال سکونتگاه قبایل کوچ‌رویی محسوب می‌شود که فصول سرد را در نواحی پست دشت مغان می‌گذرانند. این منطقه زمین‌سیمای انواع گوناگون قبور هزاره اول پیش از میلاد نیز هست. با این حال هیچ نشانه‌ای از سکونتگاه‌های دائمی باستانی در آن مشاهده نمی‌شود و به لحاظ باستان‌شناختی تاکنون هیچ سطحی از پیچیدگی‌های سکونتگاهی-اجتماعی در آن شناسایی نشده است. حتی روستاهایی مشاهده می‌شوند که پس از ساکن شدن اجباری برخی از قبایل کوچ‌رو در یک صدسال اخیر برپا شدند و با این حال امروز به طور کامل متروک هستند. آنچه موجب اهمیت یافتن این پژوهش شد فرض وجود الگوهای اجتماعی-سکونتگاهی متفاوتی است که به نظر می‌رسد در جماعت‌های کوچ‌روی این منطقه وجود داشتند و متمایز از کوچ‌روهای مطالعه‌شده در نواحی دیگر ایران (به ویژه نواحی زاگرس) بودند. همچنین روندهای بلند مدت این قواعد و نسبت آن‌ها با وجود انواع گوناگون قبور غیر وابسته به سکونتگاه‌ها که قدمتشان به عصر آهن می‌رسد و در این منطقه فراوانی دارند، هم از منظر باستان‌شناختی و هم انسان‌شناختی موضوعی مهم محسوب می‌شود که پرداختن به آن در نهایت این پژوهش را دامن زد.

^۱ به معنای نخستین مرحله از شکل‌گیری نظام‌های سکونتگاهی که از مرکز و چند پیرامون متقابلاً وابسته به هم تشکیل شده است (فلنری، ۲۰۱۲).

پرسش‌های پژوهش

پرسش‌های اصلی پژوهش به این شرح است: (۱) کوچ‌روی در قره‌داغ کنونی تابع کدام سازوکارهای بوم‌شناختی است؟ (۲) تداوم و تغییر بلند مدت کوچ‌روی در قره‌داغ مرکزی تا چه میزان در میان شواهد باستان‌شناختی منطقه قابل پیگیری است و چرا در میان شواهد باستان‌شناختی برجای‌مانده از کوه‌های قره‌داغ مرکزی نشانه‌ای از پیچیدگی‌های اجتماعی دیده نمی‌شود؟ (۳) بر اساس مشاهده کوچ‌روهای زنده این منطقه چه الگویی را می‌توان برای بازسازی باستان‌شناختی کوچ‌روی ترسیم کرد؟

پژوهش همچنین بر پایه بررسی فرضیاتی تنظیم شده است: (۱) عوامل بوم‌شناختی نظیر ارتفاع زیاد از سطح دریا، فقر خاک و وجود راه‌های طبیعی به سمت دشتهایی نظیر مغان، در کنار وجود چراگاه‌های کوهستانی در فصول گرم سال، مهم‌ترین عامل‌های مؤثر در شکل‌گیری اجتماعات کوچ‌رو قابل مشاهده در قره‌داغ مرکزی هستند. (۲) عامل‌های بوم‌شناختی بیان‌شده موجب شده‌اند یک صورت خاص از کوچ‌روی در این منطقه دست‌کم از اواخر هزاره دوم پیش از میلاد تاکنون تداوم یابد و گرایش به پیچیدگی‌های سکونتگاهی و اجتماعی به حداقل ممکن برسد. (۳) قره‌داغ مرکزی الگوی قوم‌باستان‌شناختی منحصر به خود را در زمینه شکل‌گیری و توزیع سکونتگاه‌ها و دیگر آثار باستان‌شناختی در اختیار می‌گذارد که قابل تعمیم به گذشته پیش از تاریخی، دست‌کم تا اواخر هزاره دوم پیش از میلاد است.

چارچوب نظری و پیشینه

قوم‌باستان‌شناسی را به تعبیر نیکولاس و کرامر (۲۰۰۱) نمی‌توان نظریه یا روش برشمرد؛ «رهیافتی پژوهشی و متشکل از طیفی از رویکردهایی است که برای فهم نسبت‌های موجود میان فرهنگ مادی با تمامیت فرهنگ هم در بافت زنده و هم آنگاه که وارد مدارک باستان‌شناختی می‌شود و کنکاش در این فهم‌ها برای تغذیه مفاهیم و ارتقاء تفاسیر باستان‌شناختی». این رویکرد در این پژوهش با رویکرد عام «بوم‌شناسی فرهنگی» (ساتن و اندرسون، ۲۰۰۴) از یک سو و منظر معطوف به رتبه‌بندی و سلسله‌مراتب سکونتگاهی (فلنری، ۱۹۹۹) از سوی دیگر هم‌راستا می‌شود تا فهمی عمیق‌تر از شاخص‌های سکونتگاهی منطقه قره‌داغ مرکزی به ویژه در یک بستر زمانی بلند مدت حاصل آید. قوم‌باستان‌شناسی بوم‌شناختی مورد نظر در این پژوهش با هدف استخراج الگوهای نسبت‌های متقابل انسان با محیط‌زیست پیرامونی خویش در قره‌داغ برای ایجاد درک و فهمی عمیق‌تر نسبت به پیشینه و روندهای بلند مدت ارتباط‌های متقابل در منطقه مورد مطالعه اتخاذ شده است. در این زمینه دو شاخص توزیع سکونتگاهی و سطوح پیچیدگی سازمان سکونتگاهی از اهمیتی ویژه برخوردار هستند؛ موضوعاتی که کرامر (۱۹۸۲) پیش‌تر و در زمینه‌ای روستایی در زاگرس مرکزی به شکلی جامع مورد توجه خویش قرار داده بود.

موضوع کوچ‌روی در ادبیات باستان‌شناختی ایران و به طور کل غرب آسیا از جایگاهی ویژه برخوردار است. این موضوع به ویژه در باستان‌شناسی و انسان‌شناسی نواحی زاگرس (بیشتر مرکزی و تا حدودی نیز جنوبی) به ایجاد ادبیاتی نسبتاً غنی انجامیده است. بخش قابل توجهی از این پژوهش‌ها بیش از آنکه از منظری باستان‌شناختی صورت پذیرفته باشند، خصلتی مردم‌نگاشتی داشته‌اند. مطالعه بارث (۱۹۶۱) روی باصری‌های استان فارس بیش از همه برای استخراج قواعد سازمان سیاسی- اجتماعی معاصر آن‌ها از منظر «بوم‌شناسی عام» انجام شده است. همین امر در مطالعه قبایل کوچ‌رو و یکجانشین لر نیز صادق است (بلک-میشو، ۱۹۷۴؛ فایلیبرگ، ۱۹۵۲؛ امان‌الهی بهاروند، ۱۹۷۵). بختیاری‌ها (دیگارد، ۱۹۷۳) و قشقایی‌ها (آبرلینگ، ۱۹۷۴؛ بک، ۱۹۷۸) نیز بیشتر با نگاهی انسان‌شناختی مورد مطالعه قرار گرفته‌اند تا باستان‌شناختی. مطالعه واتسون (۱۹۷۹) روی کوچ‌روها و یکجانشینان کرمانشاه را شاید بتوان جامع‌ترین مطالعه مردم‌نگارانه در راستای پاسخ‌گویی به مسائل باستان‌شناختی دانست. فرانک هول (۱۹۷۸) نیز با هدف پژوهش در سرچشمه‌های کوچ‌روی و نسبت‌های موجود میان آن سرچشمه‌ها با خاستگاه‌های دامداری و درعین حال تفاوت‌های موجود میان دامداری کوچ‌رو هم با کشاورزی یکجانشین و هم با زندگی شکار و جستجوگری غذا برخی قبایل کوچ‌روی لر را مورد مطالعه قرار داده و بر الگوهای حاکم بر نظام معیشتی و توزیع و سازمان‌دهی فضایی آن‌ها متمرکز شده است. شاید بتوان گفت جامع‌ترین پژوهش قوم‌باستان‌شناسی را، باز هم محدود به نواحی زاگرس مرکزی، کرامر (۱۹۸۲) انجام داده و از منظری باستان‌شناختی به مطالعه توزیع سکونتگاهی و سطوح پیچیدگی سازمانی- اجتماعی روستاهای سنتی ایران پرداخته است. هرچند از اثر پژوهش کرامر (۱۹۸۲) زمان زیادی سپری شده است اما همچنان آثار وی منبعی مهم برای آگاهی از پیشینه پژوهش‌های قوم‌باستان‌شناختی به ویژه در نواحی مذکور محسوب می‌شود.

با این همه در همه پژوهش‌های انجام‌شده دو نکته مهم وجود دارد. نخست اینکه تمام الگوها و مفاهیم مربوط به کوچ‌روی موجود در ادبیات باستان‌شناختی و انسان‌شناختی ایران به نواحی زاگرس مرکزی و جنوبی محدود است و علاوه بر این ممکن است نتوان نتیجه‌ها و الگوهای مستخرج از این نواحی را به نقاط و مناطق دیگر ایران تعمیم داد.

روش‌شناسی پژوهش

داده‌های این مطالعه از طریق مشاهده مستقیم زندگی اوباهای قره‌داغ مرکزی توسط یکی از نگارندگان مقاله (آرش تیرانداز لاله‌زاری) گردآوری شد که حاصل زندگی و گفتگو با این گروه‌ها بوده است. پیگیری مسیر کوچ و عوارض طبیعی و ثبت و توصیف آن‌ها نیز بخشی از این مشاهده و تجربه میدانی است. همچنین منابع مکتوب و سفرنامه‌ها نیز پس از فعالیت‌های میدانی برای کسب درکی عمیق‌تر در رابطه با فرهنگ و آداب‌ورسوم اوباهای مورد مطالعه قرار گرفت.

در سطح تحلیل‌های قوم‌باستان‌شناسی رهیافت مشخصی اتخاذ شد. اول اینکه بنا بر تعریف معیار، قوم‌باستان‌شناسی عبارت است از مطالعه قوم‌شناختی (پژوهش در زمینه‌های زنده) فرهنگ‌های زنده از چشم‌اندازی باستان‌شناختی (کرامر و نیکولاس، ۲۰۰۱) برای استخراج رفتاری الگومند که بر ماهیت و شمار اشیاء و ساختارها و توزیع‌های فضایی و زمانی آن‌ها درون نظام‌های فرهنگی جاری اثر می‌گذارند (کرامر، ۱۹۸۲). استنتاج قیاسی (آنالوژی) مهم‌ترین ابزار برای ایجاد پیوند میان مشاهدات قوم‌نگاشتی و داده‌های باستان‌شناختی است که سه سطح دارد؛ رویکرد مستقیم تاریخی که هر آنچه را امروز مشاهده می‌کند بی‌کم و کاست به گذشته نسبت می‌دهد؛ استنتاج قیاسی که بر تداوم‌های تاریخی رفتارهای پیش از تاریخی تا تاریخی درون یک منطقه جغرافیایی مشخص تاکید می‌کند و قیاس یا آنالوژی نو که به گزینش موارد مورد قیاسی دست می‌زند که لزوماً به یک منطقه جغرافیایی خاص وابستگی ندارند (همان).

با توجه به ماهیت این پژوهش، در آن از سطح دوم قیاس قوم‌باستان‌شناختی یعنی استنتاج قیاسی استفاده می‌شود تا تداوم سنت‌های موجود در نسبت میان کوچ‌روهای قره‌داغ با محیط‌زیست و شاخص‌های بلندمدت آن مورد مشاهده و توصیف علمی قرار گیرد. استخراج این الگو نتیجه نهایی روش اتخاذ شده است که تنها به خود منطقه قره‌داغ مرکزی قابل اطلاق است؛ مگر آنکه موقعیت جغرافیایی دیگری آن قدر نزدیک مشاهده شود که بتوان این الگو را در آنجا نیز معتبر دانست. الگوی حاصل از این پژوهش بر ارتباط متقابل اوپاها با محیط پیرامون خویش تاکید کرده و بدین ترتیب خصلتی بوم‌شناختی می‌یابد.

بوم‌شناسی و زمین‌سیمای قره‌داغ

موقعیت جغرافیایی موضوع این نوشتار پژوهشی، دامنه‌های اطراف کوهستان شئی‌ور (شیویار) با حداکثر ارتفاع ۲۵۷۰ متر از سطح آب‌های آزاد است که در شمال شهرستان اهر در استان آذربایجان شرقی قرار دارد (بختیاری، ۱۳۸۵: ۶۹). شئی‌ور مرکز قره‌داغ است و بنابراین بهتر است که اینجا را ناحیه قره‌داغ مرکزی بنامیم؛ که اقلیمی نسبتاً همسان با قره‌داغ جنوبی (ناحیه دره شهرستان اهر تا اراضی شمالی استپ تبریز) و با این حال کاملاً متفاوت از قره‌داغ شمالی دارد. قره‌داغ شمالی به دلیل مجاورت با دره رود ارس و کوهستان قفقاز کوچک (جنوبی) و قره‌باغ آذربایجان و همچنین جریان رود کلبرچای و حداکثر بارش سالیانه ۴۰۰ م.م (آمار سال ۱۳۸۳) دارای اقلیم مرطوب است که جنگل‌های قره‌داغ یا ارسباران مهم‌ترین ویژگی آن است. کلبرچای نیز هر چند که از ارتفاعات شیویار سرچشمه می‌گیرد، اما به علت شیب شمالی ناحیه به سوی شمال و نهر ارس سرازیر می‌شود (بختیاری، ۱۳۸۵: ۲۱ و ۶۲). ناحیه کوهستانی قره‌داغ مرکزی با توجه به مشاهدات شخصی نگارندگان و همچنین مطالعات جغرافیایی پیشین در گروه اقلیم‌های صعب نیمه‌خشک طبقه‌بندی می‌شود. ساختمان زمین‌شناختی اینجا از سازندهای میوسین و پالئوسین - ائوسین با سنگ‌های آذری و آواری تشکیل شده است (همان: ۶۰) که تراکم بالایی از

بسترهای آهکی دارند. فقر خاک، از نظر کمبود شدید مواد معدنی و حجم قشر در سراسر ناحیه مشهود است و در بسیاری از مناطق همانند اطراف بلندی‌های شیویار (شئی‌ور) گسترش بسترهای سنگی و سنگلاخ‌ها فاقد خاک کافی، امکان زراعت را نمی‌دهد. دره‌های قره‌داغ مرکزی تنگ و کم‌عرض با شیب‌های تندی هستند که استقرار دائم و یکجانشینی و زراعت را از بین می‌برند.

اندک نمونه‌های روستانشینی کم‌وسعت و کم‌جمعیت نیز به دلیل شیب تند و جاری شدن سیلاب‌های ناگهانی فصلی در این دره‌های تنگ و کم‌عرض و تند شیب و فقر شدید خاک متروک شده‌اند و امروزه خالی از سکنه‌اند. روستای کوچک لامان یکی از بهترین مثال‌های ممکن است. اندک روستاهای پراکنده موجود و یا نمونه‌های بزرگ‌تر و آباد مانند روستای انجرد (انگیت) در ارتفاعات پایین‌تر نسبت به شیویار و در سمت دشت اهر متمرکز شده‌اند. ارتفاع دشت اهر ۱۳۴۱ متر از سطح آب‌های آزاد است (جعفری، بی تا: ۱۸). علاوه بر فقر خاک، کم‌آبی و خشک‌سالی نیز از دیگر عوامل تشدید دشواری اقلیمی قره‌داغ مرکزی است. کلیبرچای، اهرچای و آجی‌چای تنها رودهای دائمی قره‌داغ هستند؛ که البته قره‌داغ مرکزی از هیچ‌کدام آن‌ها مشروب نمی‌شود. کلیبرچای با سیراب کردن قره‌داغ شمالی به ارس و اهرچای و آجی‌چای نیز به ترتیب به حوضه‌های آبریز خزر و دریاچه ارومیه می‌ریزند (بختیاری، ۱۳۸۵: ۱۸ و ۵۹ و ۶۲)؛ بنابراین بارش‌های فصلی و چشمه‌ها تنها منبع تأمین آب قره‌داغ مرکزی هستند؛ البته خشک‌سالی تابستان باید مورد بررسی قرار گیرد، زیرا عشایر دامدار و کوچ‌روی قره‌داغ مرکزی تنها در ایام تابستان به اینجا کوچ عمودی می‌کنند و اگر در فصول پاییز و زمستان و بهار میزان بارندگی کافی نباشد آنگاه ایلات قره‌داغ با معضلات جدی اقتصادی مواجه خواهند شد. قره‌داغ مرکزی برخلاف پوشش جنگلی و سبز قره‌داغ شمالی، پوشش استپی با درختچه‌های کوچک و بوته‌های پراکنده دارد و تراکم پوشش بوته‌ها در بلندی‌های شیویار، بنا بر مشاهدات نگارندگان بیشتر است. به طور کلی بحث از جنگل و بیشه در اینجا بی‌معنی است و اندک باغ‌ها و درختزارهایی که مشاهده می‌شوند، محصول فعالیت‌های معاصر در ارتفاعات پایین‌تر، یعنی به سوی دشت اهر هستند. البته فرایند خشک‌سالی در حال تشدید است؛ برای مثال، در سال ۱۳۸۱ حداکثر بارندگی سالانه برای استپ تبریز ۳۱۱ م.م گزارش شده است (همان: ۲۰) در حالی که امروزه با تشدید خشکی دریاچه ارومیه، پدیده جوی پرفشاری بر فراز منطقه می‌تواند زمینه‌ساز پیدایش یک پلایای جدید و اقلیم کویری دیگر شود. پژوهش‌های باستان‌شناختی و دیرین اقلیم‌شناختی نشان داده است که دریاچه ارومیه پیش از هزاره هفتم پیش از میلاد یک دوره خشکی و پلایا را تجربه کرده بود که بلندی‌های قره‌داغ نیز از آن تأثیر گرفته بودند و همین تأثیر منفی یکی از دلایل ممانعت از شکل‌گیری و پیدایش و گسترش روستانشینی اولیه در آذربایجان و به ویژه قره‌داغ در مقایسه با زاگرس بوده است (آجورلو، ۱۳۸۶؛ کلتز و شهرایی، ۱۹۸۶).

باید توجه داشت که قره‌داغ اگر توان زراعی و یکجانشینی مناسبی نداشته باشد، دارای معادن غنی فلزی از جمله مس سونگون است. معادن فلزات و بالأخص مس هر چند که امروزه شاید نقشی در اقتصاد ایلات منطقه نداشته باشند، در تحلیل فرایندهای دوران باستان و به ویژه عصر آهن باید مورد تأمل و توجه قرار گیرد.

زمین سیمای بلندی‌های قره‌داغ مرکزی و ناحیه شیویار به گونه‌ای است که بر نواحی پیرامونی چون دشت اهر و دشت مغان و دره رود ارس تسلط و اشراف دارد. باید در نظر داشت که ارتباط طبیعی دشت مغان و دره ارس با استپ تبریز به واسطه دشت اهر ممکن است که برای دسترسی بدان جا باید از مرکز قره‌داغ گذشت. همچنین عشایر می‌توانستند در روزگار قدیم با گذر از معبر طبیعی و تنگه خداآفرین در دره ارس به مراتع قفقاز جنوبی و جنگل‌های قره‌باغ دسترسی پیدا کنند. امروزه نیز ایلات منطقه از طریق کریدور قره‌داغ مرکزی با شهرستان اهر ارتباط برقرار می‌کنند و بین شیویار و دشت مغان ییلاق و قشلاق می‌کنند (آجورلو، ۱۳۸۶؛ جعفری، بی‌تا؛ بختیاری، ۱۳۸۵؛ کلتز و شهرایی، ۱۹۸۶).

تعریف و منشأ دامداری کوچ‌رو

دامداری گونه‌ای ارتباط انسان با بعضی انواع جانوری است که بر مبنای آن انسان‌ها آن جانوران را زیر سلطه خود قرار می‌دهند. در این نظام رابطه انسان و جانور کاملاً دو سویه و به اصطلاح هم‌زیستانه است، انسان دام را اهلی کرده و بقای دام به انسان و متقابلاً بقای انسان به دام اتکا می‌یابد (کاور، ۱۹۷۱: ۱۷۷). تیم اینگولد دامداری را متشکل از سه طیف رام کردن^۱ (نسبت‌های اجتماعی میان انسان و جانور)، رمه‌داری^۲ (پیوند بوم‌شناختی انسان و جانور؛ تبدیل شدن جانور به منبع ثروت) و پرورش دام^۳ (فن و مهارت انتخاب مصنوعی ویژگی‌های دام اهلی) می‌داند (اینگولد، ۱۹۸۶). طیف سوم را می‌توان دامداری نامید که عبارت است از یک نظام معیشتی، اقتصادی و اجتماعی مستقل که پس از اهلی شدن گونه‌هایی خاص مثل بز، گوسفند و گاو (در خاور نزدیک) شکل گرفت.

دامداری نظامی اجتماعی/ اقتصادی است که در آن معیشت مردم و بقای اقتصاد جامعه به دام‌پروری وابسته است. دام برای دامداران صرفاً غذا نیست بلکه در نوع مسکن، لباس و مبادلات مالی و فرهنگی ایشان مؤثر است (کاور، ۱۹۷۱: ۱۷۷). دامداری سطوح مختلفی دارد. می‌توان آن را به خانگی، روستایی، قبیله‌ای و منطقه‌ای تقسیم کرد (کرب، ۱۹۹۱)؛ اما در کل دو نوع دامداری را می‌توان از هم تفکیک کرد شامل دامداری روستا محور و دامداری ناب که متکی بر مهاجرت‌های منظم از نقطه‌ای به نقطه‌ای دیگر است. در

¹ taming

اینگونه رام کردن یک مرحله پیش از اهلی‌سازی است؛ در این مرحله جانور رام شده اما تولیدمثل آن توسط انسان مدیریت نمی‌شود و در گذر زمان نشانه‌هایی مبنی بر دگرگونی‌های ژنتیک و زیستی در جانوران رام‌شده قابل مشاهده نیست.

² herding

³ breeding

این مقاله، دامداری اخیر مورد بحث قرار می‌گیرد. زندگی کوچ‌رو عبارت است از جابه‌جایی منظم یک گروه انسانی همراه با اساس معیشتی‌شان (دام‌ها) درون یک قلمرو بوم‌شناختی واحد (کرب، ۱۹۹۱: ۲۰). سه شرط لازم برای تحقق دامداری کوچ‌نشین عبارت‌اند از: ۱) وجود گونه‌های جانوری مناسب؛ ۲) محیط مناسب برای نگهداری دام‌ها؛ ۳) فناوری و روابط اجتماعی مطلوب برای اهلی سازی و مراقبت دائمی از دام (همان: ۹). اتکای به دام در دامداری همه‌جانبه بوده و هدف از آن بیش از هر چیز تأمین معیشت جامعه است (کاور، ۱۹۷۱: ۱۷۷). دامداری در جایی شکل می‌گیرد که مراتع گسترده موجود بوده یا اقلیم، بیابانی باشد (همان).

سازمان اجتماعی دامداری کوچ‌رو قبیله‌ای است (مارکس، ۱۹۷۷). سنت‌ها در این نظام دیرپایی داشته و گرایش به دگرگونی وجود ندارد (کاور، ۱۹۷۱: ۱۸۰). رهبری قبیله است که در این نظام درباره کوچ و شرایط آن تصمیم می‌گیرد. دامداری کوچ‌رو دو الگو دارد. بنا بر الگوی چراگردی^۱، قبیله یک محل استقرار دائمی داشته و تنها چوپانان به هنگام تابستان دام‌ها را به ارتفاعات ییلاقی کوچ می‌دهند. الگوی دیگر «نظام تعاونی» نام دارد. در این نظام قبیله می‌کوشد چنان کوچ کند که در طول مسیر با جوامع محلی یکجانشین ارتباط یافته و با آن‌ها به تجارت و مبادله کالا بپردازد (همان: ۱۸۱).

برای مطالعه پیشینه دامداری کوچ‌رو سه رویکرد انسان‌شناختی، تاریخ و باستان‌شناسی شواهدی را در اختیار می‌گذارند. انسان‌شناسان بر این عقیده‌اند که دامداری پیامد تخصص‌گرایی و ترکیب کوچ‌رو و زراعت است که تنها با پیشرفت جوامع شهری ممکن شد. در میان باستان‌شناسان در مورد آغاز زندگی کوچ‌رو متکی بر دامداری اختلاف نظر وجود دارد. مثلاً گیلبرت (۱۹۸۳) منشأ این گونه کوچ را در زاگرس هزاره سوم پیش از میلاد و خزانوف (۱۹۸۴) هزاره یکم پیش از میلاد می‌دانند. با این حال برخی از باستان‌شناسان نیز آن را تا دوره نوسنگی (هول، ۱۹۷۸) و هزاره هفتم پیش از میلاد (مورتسنسن، ۱۹۷۲) به عقب می‌برند. قدیمی‌ترین سند تاریخی موجود درباره دامداری کوچ‌رو در خاور نزدیک ظاهراً به آموری‌ها تعلق دارد (کرب، ۱۹۹۱: ۱۰).

باستان‌شناسان سه الگوی مختلف درباره شکل‌گیری دامداری کوچ‌رو پیشنهاد کرده‌اند. بنا بر نخستین الگو، جایگزینی کشاورزی مبتنی بر آبیاری مصنوعی به جای اقتصاد ترکیبی کشت دیم و دامداری موجب شد تا دامداران به نواحی حاشیه‌ای و کوهستانی مهاجرت کنند. در دومین الگو، رشد مراکز شهری در نواحی بلند زاگرس موجب افزایش تقاضا به محصولات دامی و تحرک و زندگی کوچ‌رو بخشی از جمعیت شد. هول در مطالعات خود در دشت دهلران این مدل را سرلوحه کار خود قرار داده است. سومین الگو با توجه به مطالعات باستان‌شناختی ناحیه سیستان ایران پیشنهاد شده است (مرتضوی، ۲۰۰۵). در این الگو روستاها و شهرهای واقع در امتداد باریکه‌های محدود زمین‌های رسوبی به کشاورزی مبتنی بر آبیاری اشتغال داشتند. با افزایش جمعیت، ملازاد آن رفته‌رفته نواحی خشک

¹ transhumance

پیرامونی را اشغال کرده و با پذیرش زندگی کوچ‌رو منابع دامی محدود را مورد بهره‌برداری قرار داد. در این الگو کوچ‌روان با توجه به آسان‌سازی ایجاد شبکه‌های ارتباطی منطقه‌ای نقشی مهم در پیدایش تمدن ایفا می‌کنند (همان).

واقعیت این است که دامداران کوچ‌رو، کشاورزان و شهرنشینان در هر یک از زیست‌بوم‌ها و قلمروهای زیستی در ارتباط با هم به سر می‌برند. به تعبیری تصور زندگی مستقل دامداران کوچ‌رو از یکجانشینان کشاورز یا صنعتگر و تاجر بسیار دشوار است. بنا بر مطالعات عباس علی‌زاده در فارس، در دوره مس و سنگ کوچ‌روان دائمی نواحی بلند در ارتباط با یکجانشینان نواحی پست حتی تا مرحله تشکیل حکومت‌های خان‌سالار نیز پیش رفته‌اند (علی‌زاده، ۲۰۰۹). هرچند معمولاً نواحی تحت تصرف دامداران کوچ‌رو نسبت به روستاهای یکجانشین و کشاورز حاشیه‌ای و نامطلوب بوده، وجود مراتع و علفزارهای قابل استفاده دام و ارتفاع بالاتر این نواحی فرصت پرورش دام‌های پروارتر و به لحاظ ارزش غذایی غنی‌تر را برای جمعیت کوچ‌رو فراهم می‌کرده است. شاید یکی از انگیزه‌های انتخاب دامداری کوچ‌رو در جایی، جدای از سکونتگاه‌های یکجانشین و پذیرش آن به عنوان یک سبک زندگی تخصصی در طول زمان نیز از همین منظر بوم‌شناختی قابل تبیین باشد. دور نگاه داشتن دام‌ها از زمین‌های زراعی روستایی از یک سو احتمال تخریب آن‌ها را کاهش داده و از دیگر سو موجب بهره‌برداری از مراتع و منابع طبیعی واقع در ارتفاعات بالاتر و استفاده از موهبت‌های آن، هم برای کوچ‌روان و هم یکجانشینان می‌شود. فراموش نکنیم که بر مبنای مطالعات انسان‌شناختی، کوچ‌روان فروشنده اصلی محصولات کوهی به یکجانشینان (روستا و شهر) محسوب می‌شوند.

عوامل طبیعی و اقلیمی در چگونگی شکل‌گیری زندگی کوچ‌رو مبتنی بر دامداری بسیار مؤثر است؛ عواملی مثل فقر و غنای خاک، ارتفاع و شیب زمین، منابع آب و بارندگی و پوشش گیاهی (مشیری، ۱۳۸۵: ۶۷). بیشتر ایلات دامدار کوچ‌رو به کشاورزی نمی‌پردازند و بعضی از آن‌ها، به شرط وجود اقلیم مناسب در بیلاق یا قشلاق دست به زراعت محدود می‌زنند (همان: ۸۳). مراتع در جغرافیای انسانی عشایر طبقه‌بندی شده‌اند (همان: ۸۸-۹۱):
۱) مرتع بر حسب دام: گاو برای مراتع پست و پُر آب و سبز مناسب است، اما بز و گوسفند برای مراتع مرتفع و کم آب و فقیر. البته بز با ارتفاعات بلندتر و اقلیم خشک‌تر قابلیت سازگاری بیشتری دارد تا گوسفند و البته گاو کم‌طاقت‌تر است. ۲) مرتع بر حسب ارتفاع: بیلاقیات مرتفع و کوهستانی در تابستان برای تعلیف بز و گوسفند مناسب است و قشلاق زمستانی در نواحی پست و کم ارتفاع در زمستان برای تعلیف گاو بهتر است. دشت مغان یکی از بهترین قشلاق‌های فلات ایران و البته قفقاز جنوبی است. ۳) مرتع بر حسب ظرفیت چرای دام.

ایلات و عشایر کوچ‌رو محیط‌زیست را تخریب می‌کنند و سبب فقر و فرسایش خاک می‌شوند (مشیری، ۱۳۸۵: ۹۲): درختان و بوته‌ها را برای تأمین سوخت و دیگر مصارف

روزمره قطع کرده و به فکر کاشت مجدد آن‌ها نیستند؛ همچنین با جمع‌آوری تپاله‌ها برای تأمین سوخت مانع رسیدن کود به خاک می‌شوند.

کوچ عمودی مشخصه مناطق اقلیمی نیمه‌خشک است که البته نوع دام اصلی آن بنا به شرایط اقلیمی باید بز و گوسفند باشد و گاو چندان مناسب نیست (همان: ۱۵-۱۶). این عوامل ما را بر آن می‌دارد که محیط‌های زندگی یکجانشینان کشاورز و کوچ‌روان دامدار و حتی شهرنشینان صنعتگر و سوداگر را بخش‌های مکمل یک بوم گسترده در نظر آوریم که در طول زمان با گزینش‌های طبیعی و فرهنگی راه را برای بهره‌برداری‌های مطلوب‌تر منابع محیطی هموار کرده‌اند. یکی از این بوم‌ها، یعنی دامنه‌ها و ارتفاعات قره‌داغ، موضوع بحث این مقاله است.

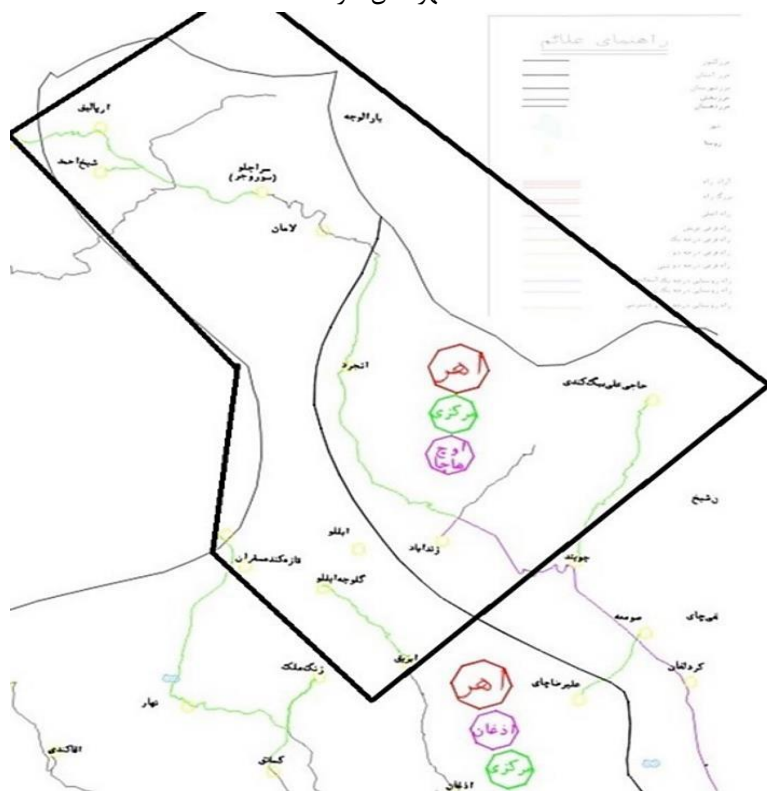
دامداران کوچ‌رو قره‌داغ مرکزی

دامداران کوچ‌رو محال قره‌داغ، مجموعه‌ای از ایلات هستند که به محل اتراق فصلی آن‌ها در بیلاق و قشلاق «اوبا»^۱ گفته می‌شود. عشایر شاه‌سئون، اتحادیه‌های ایلیاتی و ترک‌زبان هستند و طوایف نامتجانس و ناهمگون دارند (تپر، ۱۹۶۶، ۱۹۷۴، ۱۹۸۸؛ دوپلانول، ۱۳۸۳: ۱۱۱). از جمله این تیره‌ها و طایفه‌ها یا اوباهای متنوع و متکثر عبارت‌اند از حاج علیلو، اسکانلو، دورموشکانلو، تیکانلو، خانلو، قره‌خانلو، چلبیانلو و بابایلو که در حال حاضر مهم‌ترینشان چلبیانلو و حاج علیلو است. اوباهای تابستان‌ها را در ارتفاعات بالایی کوه‌های قره‌داغ و فصول سرد را در دل دشت‌های مغان سپری می‌کنند. سکونتگاه‌های تابستانی اوباهای در ارتفاعات بلند کوه‌ها قرار دارد؛ کوه‌هایی سنگلاخی، فاقد آب‌و‌خاک‌های رسوبی. دامنه‌های حاصلخیز کوه‌های قره‌داغ که دسترسی راحت‌تری را به جریان‌های فصلی آب دره‌ها فراهم می‌کند، توسط روستاییان و زمین‌های آن‌ها اشغال شده است؛ بنابراین اوباهای ناگزیرند در مراتع واقع در ارتفاعات بالایی روزگار بگذرانند؛ مراتعی که غنایشان کاملاً به نزولات جوی وابسته است. با توجه به شرایط جغرافیایی و ریخت‌شناختی، اکثریت دام‌های اوباهای سبک و عبارت‌اند از گوسفند و بز. اوباهای دامدارانی تخصصی هستند. آن‌ها حتی در جفت‌گیری و تولیدمثل دام‌های خود نیز اثری مستقیم می‌گذارند. بدین معنا که در زمان مناسب یک جفت دام را با طناب به جایی بسته و در انتظار می‌مانند تا آن‌ها جفت‌گیری کنند؛ بنابراین

^۱ این واژه معانی و کاربردهای مختلفی دارد. بعضی آن را واژه‌ای ترکیبی و به معنای «محافظ قوی» می‌دانند. سیداو به نقل از یوداخین اشاره می‌کند که این واژه در زبان ترکی قرقیزی برای اشاره به تل‌های سنگی به کار می‌رود. در میان اقوام ترک زبان، می‌توان مفاهیمی را مثل تپه و تل سنگی، انسان، اجتماع انسانی، مجموعه سکونتگاهی، خانواده، آلاچیق، کوه، چراگاه تابستانی کوهستان، روستا و نسل را از این واژه استنباط کرد (سیدوف، ۱۹۹۴). البته باید اشاره کرد که در محال قره‌داغ بیش از ۱۰۰ روستا با پسوند اووا-اوبا وجود دارد که به نظر نگارندگان این نام‌گذاری‌ها در وهله اول نام قشلاق‌ها و یا بیلاق‌ها با تعداد خانواده‌های کم و بعضاً زیاد بوده و بعدها یکجانشین گشته و روستا شده‌اند.

می‌توان مدعی شد که اوباهای قره‌داغ، دامدارانی کوچ‌رو و تخصصی هستند که از مدت‌ها بدین شکل با زیست‌بوم خود منطبق شده‌اند.

تصویر ۱: موقعیت روستاهای بررسی‌شده در دو ناحیه آذغان و اوچ‌هاچا از توابع بخش مرکزی شهرستان اهر



هر یک از مراتع و چراگاه‌های اوباهای پیشینه مشخصی داشته و در میان ایلات قابل خریدوفروش است. اوباهای زمین‌های آبا و اجدادی خود را با کشیدن سنگچین‌های قلوه‌سنگی به دور آن‌ها مشخص و به کسی اجازه ورود و تعرض به آن را نمی‌دهند. در حالت عادی، تعارضات چندانی میان اوباهای روستاییان ساکن در دامنه‌های پایین‌تر وجود ندارد؛ اما در مواقع خشک‌سالی از یک سو اوباهای برای به دست آوردن مراتع پایین‌دست می‌کوشند و از سوی دیگر، روستاییان تلاش می‌کنند تا زمین‌های زیر کشت خود را گسترش داده و بدین ترتیب، احتمال به وجود آمدن منازعاتی نیز میان آن‌ها هست. با این حال، وجود نیازهای متقابل روستاییان و اوباهای به محصولات دامی و کشاورزی که امری مهم برای استواری زیست‌بوم گسترده‌تر این دو گروه محسوب می‌شود، این منازعات به لحاظ بوم‌شناختی نمی‌تواند دیری بپایند.

تصویر ۲: شاخه‌ای از اوبای یاغ بستلی که از اوبای اصلی منشعب شده و در ارتفاع پایین در مسیر آمدوشد ایلات ساکن شده است



منبع: نگارندگان

سکونتگاه‌های اوبا که «یورد» نامیده می‌شود. در گذرگاه‌های بلند برپا می‌شود.^۱ آلاچیق‌های آن‌ها نیز اوبا خوانده می‌شود. معمولاً یوردها محوطه‌ای محصور با حصار و قلوه‌سنگی به ارتفاع حدوداً نیم متر اطراف آلاچیق، اجاق‌های پخت‌وپز، محل نگهداری دام و دیگر فعالیت‌ها هستند. یکی دیگر از شاخصه‌های سکونت‌گاه اوبا اجاق مشترکی است که بیرون از آلاچیق‌ها ایجاد می‌شود. این اجاق سنگچین، علاوه بر پخت‌وپز و ایجاد گرما، عامل گرد هم‌آیی اعضای اوبا در کنار هم نیز محسوب می‌شود.^۲

^۱ در جهان‌بینی اوبایا کوه و به ویژه بخش‌های مرتفع آن جایگاه محترمی دارد. واژه «داغ» در میان اوبایا علاوه بر کوه، معانی دیگری نیز مثل وطن و سرزمین دارد. افسانه‌های اوبایا آکنده است از قهرمانانی که در کوه زاده می‌شوند و کودکان طردشده‌ای که در حمایت و پشتیبانی کوه بزرگ شده و پرورش می‌یابند. بعضی اقوام ترک معتقدند که صاحب کوه در زمین زیر اوبا ساکن است (سیدوف، ۱۹۹۴).

^۲ «اجاق» یا «واجاق» واژه‌ای ترکی به معنای مکان برافروختن آتش، آتشدان، تنور، کانون، مرکز، خانمان، یورد، نسل و اولاد، کوره، کهانت، پیر مقدس و زیارتگاه است.

تصویر ۳: تصویر فعالیت روزانه در اوبای تئمیرلی در کنار اوجاق مشترک در فضای میان آلاچیق‌ها



منبع: نگارندگان

اساساً تا همین اواخر، مصنوعات و لوازم اوباهای محدود و برای جابه‌جایی‌های منظم و طی مسیرهای طولانی با پای پیاده یا قاطر دست‌وپا گیر نبود. ظروف مورد استفاده آن‌ها به دو صورت مصنوع و طبیعی فراهم می‌شود. اوباهای معمولاً مایعات را درون مشک‌های ساخته‌شده از پوست دام‌ها که تولوق می‌نامند، نگهداری می‌کنند. هرچند اوباهای سفالگر نبوده و نیستند، با این حال فنونی را برای ساخت سریع ظروف مصنوعی، کم‌هزینه و ساده برگزیده‌اند. «گره‌لیق» به نوعی ظرف گفته می‌شود که آن را از گل حاصل از مخلوط خاک و گاه و تپاله گاو فراهم می‌کنند. شیوه ساخت این ظرف بدین صورت است که میزان معینی از این مواد را با هم ترکیب کرده و آن را به شکل جام‌های بزرگ و دهانه باز در آورده و پس از خشک کردنشان توسط نور آفتاب، برای نگهداری غلات و دیگر مایحتاج قابل ذخیره مورد استفاده قرار می‌دهند.

ازدواج‌های خویشاوندی در میان اوباهای بسیار رایج است. هر یک از اوباهای دارای ساختاری خویشاوند بوده و به خانواده‌های گسترده نیز تقسیم می‌شود؛ اما زندگی روزمره اعضای یک اوبا چندین نشانه‌های ملموسی را مبنی بر تعلق به خانواده‌ای خاص در اختیار نمی‌گذارد. به یک معنا، در روزمرگی اوباهای مرزبندی چنان مشخصی میان خانواده‌های مختلف وجود ندارد یا چندان قابل درک نیست. افراد مسن در اوباهای جایگاه ویژه‌ای داشته و معمولاً به عنوان مشاور یا داور به آن‌ها مراجعه می‌شود. مثلاً در هنگام کوچ، اصولاً نخستین مرکب به افراد مسن تعلق دارد. چند همسری نیز در میان اوباهای امری معمول است. در همه خانواده‌ها نیز جایگاه برتر از آن مرد خانواده است و زنان نیز در خانواده‌های چند همسر بر اساس سن و جافتادگی‌شان و به دنیا آوردن فرزند پسر، اولویت‌بندی می‌شوند. دختر پس از ازدواج وارد خانواده پسر می‌شود. در مجموع می‌توان اوباهای را جماعتی مردسالار دانست. امکان انشعاب اوباهای در طول زمان وجود دارد. عوامل گوناگونی نیز می‌توانند در به وقوع پیوستن این پدیده دخیل باشند. از جمله مهم‌ترین این عوامل، افزایش جمعیت یا

فشارهای زیست‌محیطی حاصل از فقر منابع معیشتی است. در این مواقع، یک اوبا منشعب شده و معمولاً با پسوندهای «یوخاری» و «آشاغی» به معنی بالا و پایین خوانده می‌شود. بالا و پایین در اینجا لزوماً در معنای مکانی به کار نمی‌روند، نام‌گذاری اوبای بالا می‌تواند به دلایلی چون قدیمی‌تر و باسابقه‌تر و داشتن اولاد و جمعیت و مال و حشم و سرمایه‌ای بیشتر از اوبای پایین باشد.

مسیر کوچ اوباهای با انباشت‌های سنگی بزرگی که از دوردست قابل مشاهده است، نشان یافته است. آن‌ها با استفاده از این انباشت‌ها مسیر سالانه خود را پیدا می‌کنند. جالب آنکه بعضی از این انباشت‌های سنگی قبور متعلق به هزاره نخست پیش از میلاد - اعم از تل سنگی، گورپشته، مگالیت و... بوده‌اند. اوباهای مردگان خود را نیز در نزدیک «اوبا» دفن و روی قبور را سنگچین می‌کنند. اوباهای هنگام کوچ بر سر مزار گذشتگان خود رفته و دعاخوانی می‌کنند. آن‌ها اجساد کسانی را هم که در مسیر کوچ جان خود را از دست می‌دهند در جایی مناسب در همان مسیر دفن کرده و روی آن را با قلوه‌های سنگ پر می‌کنند. بدین ترتیب پشته‌های سنگچین، قبور درگذشتگان و مسیر حرکت سالانه اوباهای رابطه‌ای پیچیده با یکدیگر دارند.

تصویر ۴: تصویر نمونه نشانه‌گذاری مسیر ایلات در گردنه گذرگاه، این نشانه‌گذاری در عین حال یک گور متعلق به عصر آهن است



منبع: نگارندگان

نتیجه‌گیری

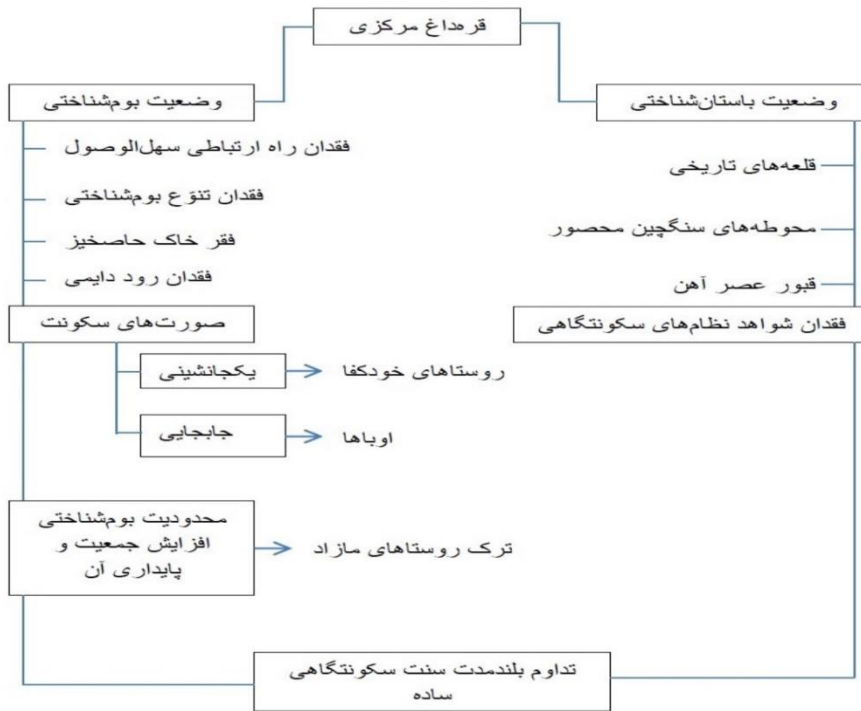
منطقه قره‌داغ مرکزی به لحاظ باستان‌شناختی منطقه‌ای فقیر است. جز قبور متنوع منسوب به هزاره نخست پیش از میلاد و گاهی نیز دست‌افزارهای سنگی پراکنده در دل دره‌ها و چند قلعه تاریخی، دیگر شواهد باستان‌شناختی این منطقه سنگلاخی به دوره اسلامی تعلق دارند. اوباهای امروزه در منطقه‌ای به سر می‌برند که یکجانشینی به شکل روستاهایی خودکفا و پراکنده دیده می‌شود و از ساختارهای شهری پیش از دخالت مدرنیته نیز اثری

نیست. با کنار گذاشتن نقش حکومت مرکزی و مدرن امروز ایران، استقرارهای منطقه قره‌داغ مرکزی تا امروز نیز نتوانسته‌اند حتی تا حد نظام‌های استقراری ارتقا یابند. اگر قبور مگالیتی و قلوه‌سنگی عصر آهنی این منطقه را به کوچ‌روان نسبت دهیم، امری که با توجه به قراین و شواهد محتمل به نظر می‌رسد، شاید گونه‌ای تداوم و ثبات زیستی در این منطقه به مدت دست‌کم سه هزار سال هستیم. هر چند زمین‌های نزدیک به دره‌های قره‌داغ مرکزی یکجانشینی ساده روستایی را با خاک حاصلخیز خود ممکن می‌کنند، این روستاها هرگز نتوانسته‌اند تحولی به سمت پیچیدگی داشته باشند. فقر خاک‌های حاصل‌خیز، نبود مسیرهای ارتباطی سهل‌الوصول، عدم تنوع بوم‌شناختی و نبود رودهای دائمی و قابل قایق‌رانی از مهم‌ترین موانع بازدارنده بوم‌شناختی در این زمینه هستند. حتی امروزه نیز این منطقه قابلیت پذیرایی از روستاهایی بیش از حد ظرفیت خود را ندارد. مازاد این روستاهای ساده به راحتی متروک و خالی از سکنه می‌شوند. عوامل بوم‌شناختی مذکور از یک‌سو موجب عدم جذابیت این منطقه برای حکومت‌های پیرامونی دوران پیش از تاریخی متأخر و تاریخی شده و از دیگر سو، ساده‌ترین نظام‌های استقراری درونی نیز در آن شکل نگرفته و تا به امروز شاهد گونه‌ای پایداری در شیوه‌های زندگی ساکنان آن باشیم.

دقیقاً معلوم نیست انسان‌ها از چه زمانی و از کجا به این منطقه فقیر به لحاظ منابع معیشتی سرازیر شده‌اند، اما شواهد باستان‌شناختی این منطقه تاکنون از عصر آهن فراتر نرفته است! و آنچه از شواهد و قراین باستان‌شناختی و ویژگی‌های بوم‌شناختی برمی‌آید، جمعیت‌های انسانی به صورت گسترده، از عصر آهن وارد این منطقه شده و با سرمایه‌های معیشتی خود (دام‌ها) اینجا را برای دامداری تخصصی و زندگی کوچ‌رو انتخاب کرده‌اند. باید توجه کرد که برخلاف قره‌داغ مرکزی، استقرارهای عصر مفرغ و آهن متعددی در استپ‌های تبریز و مغان گزارش شده است (آجورلو، ۱۳۸۶؛ علیزاده و اور، ۲۰۰۷). البته تا زمانی که قبور باستانی قره‌داغ مرکزی گشوده و نقشه ژنتیک اجساد منطقه در بافت گسترده‌تر خاور نزدیک ترسیم نشود، هرگز نمی‌توان منشأ دقیق این مهاجرت را دریافت.

با این حال، از آن هنگام که جمعیت‌های انسانی به صورت گسترده وارد این منطقه شده و احتمالاً سرمایه‌های معیشتی خود را نیز (دام‌ها) به همراه آورده‌اند تاکنون، رشد و تحول قابل ملاحظه‌ای در نظام‌های سکونت‌گاهی، معیشتی و اجتماعی آن‌ها به وقوع نپیوسته است. مهم‌ترین عامل این عدم تحول را می‌توان زیست‌بوم فقیر و غیرمتنوع این منطقه دانست. اوباهای کنونی قره‌داغ از بیشتر جوانب، به ویژه فنون معیشتی و نسبت‌های اجتماعی، چنان زندگی می‌کنند که اجدادشان همان سازوکارهایی که مانع تحول ابعاد مختلف جماعت‌های ساکن در این منطقه بوده، گونه‌ای ثبات جمعیتی را نیز در آن موجب شده است. همچنین تقسیم درونی هر یک از اوباهای، البته تحت شرایط خاص، از یک‌سو نقشی اساسی در پایداری آن جماعت‌ها داشته و از سویی دیگر، مانع شکل‌گیری استقرارهای رتبه بالاتر و پیشروی به سوی نظام‌های استقراری شده است.

تصویر ۵: الگوی قوم‌باستان‌شناسی قره‌داغ مرکزی



منبع: نگارندگان

در مجموع بررسی‌های باستان‌شناختی و قوم‌شناختی قره‌داغ بار دیگر نقش بنیادین زیست‌بوم را در پایداری یا ناپایداری شیوه‌های گوناگون زیستی اجتماعات انسانی بازتاب می‌دهد. روشن است که زیست‌بوم‌هایی نظیر قره‌داغ مرکزی، هرگز مجال شکل‌گیری نظام‌های استقراری و حرکت به سوی پیچیدگی‌های اجتماعی و فرهنگی را به ساکنان خود نخواهند داد.

منابع

- آجورلو، بهرام (۱۳۸۶). *فرآیند نوسنگی شدن آذربایجان*. پایان‌نامه منتشرنشده دکترای باستان‌شناسی، دانشگاه تهران.
- بختیاری، سعید (۱۳۸۵). *اطلس گیتاشناسی استان‌های ایران*، چاپ دوم، شماره ۳۹۵، تهران: مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی گیتاشناسی.
- جعفری، عباس (بی‌تا). *شناسنامه جغرافیای طبیعی ایران*، چاپ چهارم، شماره ۱۳۴، مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی گیتاشناسی.
- دوپلانول، گزایه (۱۳۸۳). *کوچ‌نشینان و شبانان*، ترجمه و تلخیص محمد حسین پاپلی یزدی، تهران: سمت.
- مشیری، سید رحیم (۱۳۸۵). *جغرافیای کوچ‌نشینی*، تهران: سمت.
- Alizadeh, A. (2009). Prehistoric mobile pastoralists in south-central and southwest Iran. In *Nomads, Tribes, and the State in the Ancient Near East: Cross-Disciplinary Perspectives, Oriental Institute Seminars, Chicago* (pp. 129-145).
- Alizadeh, K., & Ur, J. A. (2007). Formation and destruction of pastoral and irrigation landscapes on the Mughan Steppe, north-western Iran. *Antiquity*, 81(311), 148-160.
- Amanolahi-Baharvand, S. (1975). *The Baharvand, former pastoralists of Iran* (Doctoral dissertation, Rice University).
- Barth, F. (1961). "Nomads of south Persia". *Universitetets Etnografiske Museum Bulletin*, No. 8. Oslo.
- Beck, L. (1978). *Women among Qashqai nomadic pastoralists in Iran*.
- Black-Michaud, J. (1974). "An ethnographic and ecological survey of Luristan, Western Persia: modernization in a nomadic pastoral society". *Middle Eastern Studies*, 10(2), 210-228.
- Cover, Lois B. (1971). *Anthropology for our time*. Oxford book Co.
- Cribb, R. (1991). *Nomads in archaeology*. Cambridge university press.
- Digard, J. P. (1973, November). "Histoire et anthropologie des sociétés nomades: le cas d'une tribu d'Iran". *Annales. Histoire, Sciences Sociales* (Vol. 28, No. 6, pp).
- Feilberg, C.G. (1952). "Les papis" *Nationalmuseets skrifter, etnografisk raekke IV*. Nordisk Forlag.
- Flannery, K. V. (1999). "Process and agency in early state formation". *Cambridge Archaeological Journal*, 9(01), 3-21.
- Flannery, K. (2012). *The creation of inequality*. Harvard University Press.
- Gilbert, A. S. (1983). "On the origins of specialized nomadic pastoralism in western Iran". *World Archaeology*, 15(1), 105-119.
- Hole, F. (1978). Pastoral nomadism in western Iran. *Explorations in ethnoarchaeology*, 127-167.
- Ingold, T. (1986). "Reindeer economies: and the origins of pastoralism". *Anthropology Today*, 2(4), 5-10.
- Kelts, K., & Shahrabi, M. (1986). "Holocene sedimentology of hypersaline Lake Urmia, northwestern Iran". *Palaeogeography, Palaeoclimatology, Palaeoecology*, 54(1-4), 105-130.
- Khazanov, A. M. (1984). *Nomads and the outside world*. Cambridge university press.
- Kramer, C. (1982). *Village ethnoarchaeology; rural Iran in archaeological perspective*. Academic Press.
- Kramer C. and D. Nicholas. (2001). *Ethnoarchaeology in action*. Cambridge university press.
- Kramer, C. (ed.) (1979). *Ethnoarchaeology; Implications of ethnography in archaeology*. Columbia university press.
- Marx, E. (1977). "The tribe as a unit of subsistence: nomadic pastoralism in the Middle East". *American Anthropologist*, 79(2), 343-363.
- Mortazavi, M. (2005). "Economy, Environment and the Beginnings of Civilization in Southeastern Iran". *Near Eastern Archaeology*, 68(3), 106.
- Seyidov, Mir Ali (1994). *Qam- Şaman Və Onun Qaynaqlarına Umumi Baxış*. Baku: Gəncəlik.
- Sutton, M. and E.N. Anderson. (2004). *Introduction to cultural ecology*. Altamira press.

- Tapper, R. (1966). "Black Sheep, White Sheep and Red-Heads: A Historical Sketch of the Shāhsavan of Āzarbāijān". *Iran*, 61-84.
- Tapper, R. (1974). Shāhsevan in afavid Persia. *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, 37(02), 321-354.
- Tapper, R. (1988). "History and identity among the Shahsevan". *Iranian Studies*, 21(3-4), 84-108.
- Watson, P. J. (1979). *Archaeological ethnography in western Iran*. University of Arizona press.

Archive of SID